معیارهای حکومت و ویژگی های حاکم در دیدگاه امام علی علیه السلام

داود الهامی

پیش گفتار

اگر چه پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله و در دوره زعامت خلفا، امیرالمؤمنین علیه السلام همواره بر این که خلافت حق او و وصیت پیامبر است، پای می فشرد، اما به اتفاق همه تاریخ نویسان، وقتی پس از قتل عثمان مسلمانان به آن حضرت روی آوردند، علی علیه السلام تقاضای ایشان را رد کرد و فرمود:

مرا رها کنید و دیگری را برگزینید، من برای شما وزیر و مشاور خواهم بود. (1)

مردم آن چنان اصرار کردند که امام حاضر شد. به نقل طبری، مهاجران و انصار به غیر از هفت نفر از جمله سعدبن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمدبن مسلمة و اسامة بن زید و نعمان بن البشیر و زیدبن ثابت با امام بیعت کردند (2) .

اولین نفری که با امام بیعت کرد طلحه بن عبدالله، دومین نفر زبیربن العوام بود.

در میان خلفای چهارگانه فقط علی علیه السلام با تقاضا و استدعای مسلمانان و بر اساس رای عمومی مهاجرین و انصار (بدون اعمال زور یا تهدید) به خلافت رسید.

آگاهی علی علیه السلام از مشکلات و موانع حکومت

امام علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان هنگام بیعت مردم با وی فرمود:

اگر روش گذشتگان را می خواهید، دیگری را طلب کنید، مرا وا گذارید و دیگری را طلب کنید زیرا ما به استقبال چیزی می رویم که چهره های مختلف و جهات گوناگون دارد. (3)

در زمان امارت خلفا دستورات اسلام تغییر داده شد، به همین دلیل اصلاحات انقلابی امام با مخالفت هایی روبرو می شد از این رو امام می فرماید:

دل ها بر این امر استوار، و عقل ها ثابت نمی ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته، و راه مستقیم، ناشناخته مانده است. آگاه باشید! اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود می دانم با شما رفتار می کنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نخواهم داد، اگر مرا رها کنید، من چون یکی از شما هستم، شاید من شنواتر و مطیع تر از شما به امیر باشم. در این شرایط من وزیر و مشاورتان باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبرتان شوم (4) .

بعضی از مخالفان، این گفته امام را بهانه قرار داده و می گویند: اگر او از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله منصوب به خلافت بود، نباید این چنین سخن می گفت.

ولی پاسخ این افراد، علاوه بر مدارک فراوانی که بر ولایت و خلافت بلافصل او در تمام منابع سنی و شیعه وارد شده، در همین خطبه امام نیز بیان گردیده است.

امام علیه السلام به خوبی می داند که مردم مسلمان در زمان خلفا بویژه در زمان خلیفه سوم از اسلام راستین فاصله گرفته اند. واگذاری مناصب حکومت اسلامی به دلخواه، و تقسیم بیت المال به طور غیر عادلانه انجام شده و عمل طبق امیال شخصی در زمان خلیفه سوم به اوج خود رسیده بود. از این رو امام می دانست اگر کسی بخواهد سنت پیامبر را دقیقا اجرا کند با مخالفت های شدیدی روبرو خواهد شد. حوادث بعدی نیز اثبات کرد که پیش بینی امام به جا بوده است. به این دلیل علی علیه السلام هنگامی که مردم می خواستند با او بیعت کنند، می فرماید:

مرا رها کنید، زیرا شما تاب و تحمل اجرای حق و عدالت مرا ندارید. امیرالمؤمنین علیه السلام خود را لایق خلافت، و بعد از پیغمبر، شایسته ترین فرد برای امامت می داند، از این رو در توضیح علت خودداری، به موانع و مشکلات و سختی های آینده اشاره می فرماید و می گوید که اوضاع فوق العاده آشفته است، آینده آشفته تری پیش روی مسلمانان است، بدانید اگر بامن بیعت کنید، مجبور خواهید بود برای اصلاح جامعه اسلامی دوران سختی را تحمل کنید.

کارشکنی و مخالفت با علی علیه السلام از روزهای اول حکومت

امام علیه السلام در روز دوم خلافت خویش اعلان کرد راه و رسم من همان روش پیغمبرصلی الله علیه وآله است. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد و اگر کسی سابقه و کوشش بیشتری در اسلام داشته باشد، پاداش او در قیامت با خدا است. فردا کسی نگوید فرزند ابوطالب ما را از حقوق خود محروم کرد، زیرا همه بنده خدا هستند و بیت المال مال خدا است و به طور مساوی بین همه تقسیم می شود. فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است بین آن ها تقسیم شود، عرب را بر عجم امتیازی نیست.

از این تقسیم تنها طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعید بن عاص و مروان حکم سرباز زدند. هنگامی که مردم در مسجد بودند، این چند نفر در گوشه مسجد کنار یکدیگر نشسته و آهسته صحبت می کردند، پس از آن «ولید بن عقبه » نزد امام علیه السلام آمد و گفت:

تو در روز بدر بستگان نزدیک ما را کشتی. اما امروز ما با تو بیعت می کنیم به شرط این که همان مبلغی که در زمان عثمان به ما پرداخت می شد، بپردازی و قاتلان عثمان را به قتل برسانی و اگر از تو بیمناک شویم به شام و معاویه ملحق می گردیم!

امام علیه السلام فرمود:

اما مساله «بدر» وظیفه الهی بود و اما مساله مال، در اختیار من نیست تا کم و زیاد کنم، آنچه خدا فرموده، انجام می دهم و در مورد قاتلان عثمان اگر ملزم بودم آن ها را بکشم همان وقت این کار را می کردم و اگر از من بیم داشته باشید به شما تامین می دهم، برای چه بیم داشته باشید؟

ولید جریان را برای دوستانش گفت و آنان با ناراحتی از هم جدا شدند. عماریاسر و گروهی به امام خبر دادند که اینها پنهانی مردم را دعوت به برکناری شما از خلافت و نقض بیعت می کنند.

پایداری امام علیه السلام بر روش قرآن و پیامبرصلی الله علیه وآله

امام علیه السلام پس از این واقعه به مسجد آمد و بر منبر رفت و اعلام کرد که خداوند برای هیچ کس جز به تقوا برتری قایل نشده و پاداش آن را در آخرت خواهد یافت. آنگاه فرمود:

من روشی جز قرآن و سنت پیغمبر انتخاب نخواهم کرد، هرکس به آن راضی نیست، هر کجا می خواهد برود، کسی که خدا را اطاعت کند و به حکم او، حکم نماید، از هیچ کس وحشت ندارد.

سپس از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز خواند، آنگاه طلحه و زبیر را پیش خود خواست و فرمود:

شما را به خدا سوگند آیا اینطور نبود که من از بیعت کراهت داشتم و شما با رغبت بیعت نمودید؟ گفتند:

بلی.

فرمود:

پس این چه وضعی است که از شما مشاهده می شود؟

گفتند:

بیعت کردیم که بدون مشورت ما کاری نکنی و ما را بر دیگران برتری بخشی، اما اموال را مساوی تقسیم کردی و بدون مشورت ما این عمل را انجام دادی؟

امام علیه السلام فرمود:

استغفار کنید (که من چنین شرطی را از شما برخلاف رضای خدا پذیرفته باشم) هم اکنون بگویید آیا حقی از شما گرفته ام یا به شما ستم نموده ام.

گفتند:

معاذ الله

فرمود:

آیا حکم و یا حقی مربوط به یکی از مسلمان ها بوده که من جاهل به آن بوده ام و یا از گرفتن آن عاجز مانده ام؟

گفتند:

نه!

فرمود:

پس چرا مخالفت می کنید؟

گفتند:

به خاطر این که در قسمت بیت المال برخلاف عمربن خطاب قدم بر می داری و ما را با دیگران مساوی قرار می دهی با اینکه غنایم با شمشیر ما به دست آمده است.

باز امام علیه السلام فرمود:

اما در باره مشورت با شما، من به حکومت رغبتی نداشتم مرا به سوی آن دعوت کردید و اصرار ورزیدید، ترسیدم اگر رد کنم اختلاف افتد. پس از قبول مسؤولیت در کتاب خدا و سنت پیامبر نظر افکندم آنچه مرا راهنمایی کردند، عمل نمودم، احتیاج به نظر و رای شما ندیدم چنانچه (فرضا) حکمی در کتاب خدا نباشد و در سنت پیامبرصلی الله علیه وآله دلیلی بر آن نیابم و نیاز به مشورت بود، با شما مشورت خواهم کرد.

اما درباره تقسیم به طور مساوی، همه می دانیم پیامبرصلی الله علیه وآله چنین دستور داده و کتاب خدا همین را می گوید.

اما اینکه گفتید ما بیشتر زحمت کشیده ایم، می دانید عده ای از همه بیشتر اسلام را یاری کرده اند و پیامبر آنان را با دیگران در تقسیم بیت المال فرقی نمی گذاشت.

مساوات اساس حکومت علی علیه السلام

بعضی از یاران امام علیه السلام پس از ملاحظه بذل و بخشش های معاویه به اطرافیانش، به امام علیه السلام گفتند: ای امیرمؤمنان! مردم عموما علاقه مند به دنیا هستند و برای آن تلاش می کنند، اگر از بیت المال مقداری بیشتر به اشراف عرب و قریش می بخشیدی، وضع روبراه تر می شد و پراکندگی ایجاد نمی گردید و بهتر می توانستی در بین رعیت عدالت به خرج دهی و سرانجام بیت المال را به طور مساوی تقسیم کنی!

امام علیه السلام، وقتی دید رعایت مساوات در عطایای بیت المال مورد اعتراض جمعی از یارانش قرار گرفت و آن را برخلاف سیاست دانستند، فرمود:

«اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه! والله لااطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما... (5) »

«آیا از من می خواهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم استمداد جویم؟!

به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز به چنین کاری دست نمی زنم. اگر اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان مردم تقسیم می کردم، تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است. آگاه باشید! بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، این کار ممکن است در دنیا باعث سربلندی انجام دهنده آن شود ولی در آخرت موجب سرافکندگی وی خواهد شد، احیانا در میان مردم (دنیاپرست) گرامیش می نماید ولی در نزد خدا خوارش می سازد، هیچ کس مال خویش را در غیر راهی که خداوند فرموده مصرف نکرد و به غیر اهلش نسپرد، جز این که سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، پس اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیازمند گردد، بدترین رفیق و ملامت کننده ترین دوست خواهند بود.»

ستایش بزرگان علمای اهل سنت از روش علی علیه السلام در بیت المال

ابن ابی الحدید در ذیل این سخن آورده که: عمر هنگامی که به خلافت رسید بعضی را بر بعضی برتری داد، سابقین در اسلام را بر دیگران، مهاجران قریش، بر دیگر مهاجران، همه مهاجران را بر همه انصار، و عرب را بر عجم برتری بخشید، و در تقسیم بیت المال بین این گروه مساوات قایل نشد.

در ایام خلافت ابوبکر نیز عمر این پیشنهاد را کرد، ولی از جانب ابوبکر، قبول نشد و به او گفت:

«خداوند هیچ کس را بر هیچ کس برتری نبخشیده است »

ابن ابی الحدید آنگاه برای توجیه عمل عمر اضافه می کند: این مساله اجتهادی است و خلیفه مسلمانان می تواند به اجتهاد خود عمل کند، اگر چه متابعت از علی علیه السلام در نظر ما بهتر است بویژه که ابوبکر نیز این کار را نکرد و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبرصلی الله علیه وآله بین افراد به طور مساوات تقسیم می کرد، مساله منصوص می گردد زیرا فعل پیامبرصلی الله علیه وآله همچون قولش حجت است. (6)

ابن ابی الحدید در جای دیگر گفته: اگر گفته شود ابوبکر اموال را به طور مساوی تقسیم می کرد، پس چرا کسی به او اعتراض نکرد؟ ! در پاسخ باید گفت: او بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله بود و مردم با تقسیم پیغمبرصلی الله علیه وآله عادت کرده بودند، اما هنگامی که عمر سرکار آمد عده ای را برتری داد و پس از او عثمان این برتری را بیشتر نمود، این روش، 22 سال ادامه پیدا کرد و مردم به این وضع عادت کردند، از این رو برگرداندن مردم از این وضع این مشکلات را به وجود آورد. (7)

معیارهای حکومت و ویژگی های امام در منظر علی علیه السلام

رهبری امام علیه السلام بر اساس ضوابط مکتب و با معیارهای تقوا و فضیلت و روش های منطقی و انسانی است.

امام علیه السلام درباره ویژگی های رهبری و امامت، می گوید:

«...فهو من معادن دینه، و اوتاد ارضه قدالزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه، یصف الحق و یعمل به، لایدع للخیر غایة الا امها ولامظنة الا قصدها، قد امکن الکتاب من زمامه فهو قائده و امامه، یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله...» (8)

«او (انسان برتری که شایستگی امامت دارد) از معادن و گنجینه های آیین خدا و از ارکان زمین است. خود را ملزم به عدالت کرده و نخستین گامش در راه عدالت، اجتناب از هواپرستی، و تمایلات شخصی است. او چهره حق را آن چنان که هست می نمایاند و خود بدان عمل می کند، هیچ کار خیری نیست جز آنکه برای انجام آن همت گمارده و هر کجا گمان خیری می رود او در تعقیب آن است. خود را در اختیار کتاب خدا نهاده و آن را پیشوا و امامش قرار داده، هر کجا که قرآن بار می نهد او در همان جا فرود می آید و آنجا که منزل می کند او نیز همانجا را منزلگاه خود قرار می دهد.

امام علیه السلام نه تنها عالم به مکتب است بلکه خود در پیاده کردن مکتب، پیشتاز و پیشگام همه است و برای کسب قدرت و حفظ آن و یا رسیدن به هدف هر چه مقدس و والا هم باشد تن به هوای نفس نمی دهد و از حق و عدالت منحرف نمی گردد. شیوه رهبری و سیاست او را کتاب و مکتب مشخص می کند، و جز از آن فرمان نمی برد.

امام علیه السلام در فراز دیگری از همین خطبه به این حقیقت اشاره کرده، می فرماید:

«... فلا تقولوا بمالا تعرفون، فان اکثر الحق فیما تنکرون واعذروا من لاحجة لکم علیه - و هو انا - الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر و اترک فیکم الثقل الاصغر، قدرکزت فیکم رایة الایمان و وقفتکم علی حدود الحلال والحرام...» (9)

«پس چیزی را که نمی دانید مگویید، همانا بیشتر سخنان حق در چیزی است که انکار می کنید و کسی را که حجتی علیه او ندارید، معذور دارید و آن منم، بنگرید، آیا من در میان شما طبق مکتب و میراث بزرگ پیامبر خداصلی الله علیه وآله - قرآن - رفتار ننمودم و میراث گرانمایه کوچکتر را در اختیارتان ننهادم (عترت)، پرچم ایمان در کانون جامعه شما برافراشتم و شما را به مرزهای حلال و حرام آگاه نمودم و از دادگری خود لباس عافیت بر شما پوشانیدم و با قول و فعل خود کار نیکو را در میان شما گسترانیدم و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان دادم. پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم، ژرفای آن را نمی بیند و فکرتان توانایی جولان در آن را ندارد به کار مبرید»

امام علیه السلام در این خطبه به حقیقت دیگری نیز اشاره کرده و آن این که در سنجش و ارزیابی سیاست امام علیه السلام نباید اسیر محدودیت نگری های سیاسی شد و دوران حکومت او را منحصر به چند سال دوران خلافتش دانست و در مقایسه با دوران زمامداری معاویه و بنی امیه، نتیجه گرفت که علی علیه السلام در کار سیاست، ورزیده نبود لذا از رقیب خود شکست خورد، بلکه سیاست و حکومت او مثل خودش جاوید و ابدی است.

امام علیه السلام در نامه ای که به «عثمان بن حنیف انصاری » فرماندار بصره نوشته به مسؤولیت سنگین خود اشاره کرده می گوید:

«ااقنع من نفسی بان یقال: هذا امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش...» (10)

آیا خود را به همین قانع کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم؟ ولی با مردم در سختی ها و رنج های روزگار سهیم نباشم؟! و پیشوا و مقتدایشان در تلخی های زندگی نباشم؟

در دولت علی علیه السلام زیر بنای همه چیز حق است و ضابطه ها و معیارها بر محور حق می گردند و هیچ مصلحت اندیشی نمی تواند کوچکترین انحرافی در سیاست او و پیروی از حق به وجود آورد، این همان حقیقتی است که در خطبه دیگر امام به آن اشاره شده است:

«فوالذی لااله الا هو انی لعلی جادة الحق و انهم لعلی مزلة الباطل » (11)

سوگند به ذاتی که جز او خدایی نیست، من بر جاده حقم و آنان بر لغزشگاه باطل.

آری همه ابعاد زندگی امام علیه السلام با معیارهای مکتبی شکل می گیرد و هیچ کدام از گوشه های پنهان و آشکار زندگیش از نقش مکتبش قابل تفکیک نمی باشد.

به دلیل همین محوریت حق است که امام علیه السلام پیشنهاد کمک ابوسفیان را برای رسیدن به حقش به شدت رد کرد و تن به قبول خلافت بر اساس پیروی از شیخین نداد و در روزهای اول زمامداریش به رغم صلاحدید و مصلحت اندیشی برخی از یارانش حاضر نشد برای مدت کوتاهی معاویه را در پست خود ابقا نماید. روزی هم که به خلافت برگزیده شد، روش و سیاست دولت خود را به روشنی اعلام کرد.

اینها نمونه هایی از روش سیاسی حضرت علی علیه السلام است که با سیستم های سیاسی دیگر که در دنیا متعارف است متفاوت می باشد، و اگر کسی به این تفاوت توجه نداشته باشد مسلما در قضاوت و داوری به اشتباه می افتد.

بررسی میزان توفیق سیاست های حکومتی علی علیه السلام

اگر ما سیاست علی علیه السلام را با معیارهای دینی ارزیابی کنیم، علی بن ابی طالب علیه السلام پیشگام سیاستمداران راستین خواهد بود، زیرا پیروزی در زندگی چند روزه و بستن دست و پای زیردستان و ناتوانان غیر از پیروزی جاودانی بر تمامی عقل ها و دل های فرزندان آدمی است.

عزل زمامداران عثمان بر اساس چه سیاستی بود؟

جریانی که بیشتر به خاطر آن بر امام علیه السلام خرده می گیرند این است که وی پس از بیعت، در آغاز خلافت تصمیم گرفت عاملان عثمان را معزول سازد و امتیازات اجتماعی و سیاسی آنان را سلب کند. بعضی ها از راه مصلحت اندیشی به آن حضرت توصیه کردند، در این تصمیم تجدید نظر کند و عمال سرشناس و با نفوذ را در مقام خود باقی بگذارد در راس این توصیه گران، مغیرة بن شعبه و ابن عباس قرار داشتند.

طبق اظهار نظر ابن خلدون، استدلال مغیره این بود:

تا مردم بر بیعت وی اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود و آنگاه پس از بیعت هرچه می خواهد انجام دهد.

امام علیه السلام این پیشنهاد را نپذیرفت و دستور برکناری آنان را صادر کرد. آیا این کار خلاف سیاست بود؟ مگر یکی از علل قتل عثمان، همین نبود که عمال و کارگزاران او فاسد بودند؟ مگر معاویه در راس این فاسدان و دین تباهان قرار نداشت؟ آیا علی علیه السلام می توانست بدون عزل این عناصر فاسد بر حکومتی تسلط یابد که عناصر شورشی آن را شکل داده بودند؟ مهمترین اعتراضی که علی علیه السلام بارها بر عثمان و روش حکومت او داشت ابقای معاویه در حکومت شام بود، این انتقاد شدید را کرارا مردم از زبان امام شنیده بودند و اگر خود با معاویه مماشات می کرد، سلاح برنده ای برای تضعیف موقعیت خود بین یارانش، به دست دشمنان می داد، علاوه بر آن در سیاست اسلام، هیچگونه جایی برای درنگ و مجامله و به تعبیر خود امام علیه السلام «پیروزی از راه ستم » وجود نداشت، پس سیاستمدار اسلامی، کسی است که بدون انحراف از مردم و مکتب خویش و با کمال تسلط حکومت کند نه با هر نیرنگ و دروغ.

ابن خلدون در دنباله بحث می افزاید:

و این از سیاست پادشاهی بود، لیکن علی علیه السلام برای فرار از تزویر و زراندوزی که منافی اسلام است امتناع ورزید. مغیره بامداد روز بعد نزد علی علیه السلام آمد و گفت: دیروز مطلبی را به عنوان مشورت با تو در میان نهادم ولی سپس در باره آن تجدید نظر کردم و دریافتم که نظر من مبتنی بر حق و خیرخواهی نبوده است و حق در همانست که تو اندیشیده ای.

علی علیه السلام فرمود: نه به خدا بلکه می دانم که تو دیروز مرا پندی خیرخواهانه دادی و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داری، پند میدهی، ولی دفاع و حمایت ازحقیقت مرا از مشورت و خیرخواهی تو باز داشت.

احوال آن بزرگان چنین بوده است که به خاطر اصلاح دین، دنیا را از دست می داده اند ولی ما:

نرقع دنیانا بتمزیق دیننا

فلادیننا یبقی ولا ما نرقع (12)

دنیای خویش را به پاره کردن دینمان وصله می کنیم، پس نه دین مان باقی می ماند و نه آنچه را وصله می کنیم.

دکتر طه حسین دانشمند و متفکر مصری در تبیین اساس و معیار حکومت در دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

در مقابل این همه مشکل و پریشانی اوضاع و در برابر تمام فتنه هایی که امام علیه السلام با آن ها درگیر بود لحظه ای برای علی علیه السلام در ایمان به خداوند و تبعیت از حق و بر پا داشتن آن شک و سستی دست نداد، بر راه راست پیش رفت و هرگز از این طریق منحرف نشد و در برابر حق، کم و زیاد، پیروزی و شکست در رای استوار و نظر قاطع او اثر نداشت و چون حق را می دید بدون ملاحظه عاقبت کار و حساب برد و باخت نظامی و سیاسی، به سوی آن با قدم های محکم پیش می رفت. علی علیه السلام از معدود مردانی است که در راه حقگزاری به این امر نمی اندیشید که سرانجام این کار و منتهی الیه این راه مرگ یا زندگی، غلبه یا شکست است تنها هدف ثابت امام علیه السلام در سراسر دوران زندگیش این بود که خداوند از او راضی و ضمیرش خشنود باشد. (13)

اساس و معیار پذیرش حکومت در دیدگاه علی علیه السلام

هدف امیرمؤمنان علی علیه السلام از قبول حکومت احقاق حق و احیای فضایل و کمالات اخلاقی و انسانی است. هدف او، هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، مسلما در این هدف عالی، علی علیه السلام و خاندان پاکش همیشه موفق و پیروز بودند. ما نباید کوته فکر باشیم و اسیر محدودیت نگریهای سیاسی گردیم و دوران حکومت علی علیه السلام را منحصر به پنج سال دوران خلافتش بدانیم بلکه سیاست و حکومت او جاوید است. او هنوز پس از قرن ها به جهان بشریت حکومت می کند زیرا سیاستمدار حقیقی کسی است که بتواند با نیروی باطنی خود ایجاد اثر جهانی غیر محدود نماید، یکی از دانشمندان غرب به نام «اوسوالد اشپنگلر» در این باره می گوید:

«اولین مساله که مستلزم سیاستمداری است، احراز شخصیت است، مساله دومی که هر چند جلوه ندارد ولی مشکل تر بوده و تاثیر نهایی آن بیشتر می باشد، ایجاد سنت و یک سلسله رسوم قابل دوام است. وی بایستی در دیگران به طوری نفوذ یابد که کارها و اقدامات او با همان شدت و همان روحیه که مخصوص خود او است تعقیب شود ولی بایستی چنان جنبش و فعالیتی ایجاد کند که برای ادامه و ابقای آن به وجود شخصیتی او احتیاج نباشد در این مرحله سیاستمدار به مقامی می رسد که در عصر کلاسیک آن را به موهبت الهی تعبیر می کردند، در این مرحله، وی خلاق زندگانی نوین و بنای روحانی نژاد جدید می گردد. شخص او که بشری بیش نیست، پس از چند سالی از میان می رود ولی عده معدودی که دست پرورده اویند، راه و روش او را اتخاذ نموده و تا زمان غیر محدودی ادامه خواهند داد.

ایجاد این اثر جهانی (سنن باقیه) با این نیروی باطنی طبقه حاکمه، فقط کار یک شخص شخیص است که رسوم عالیه ای به وجود آورده و برای جامعه خود به ارث گذارد، در سراسر تاریخ، چیز دیگری جز این آثار پردوام وجود نداشته است، سیاستمدار بزرگ وجود نادری است.»

علی علیه السلام شخصیت بی مانند

این دانشمند، سیاستمدار واقعی را دارای دو نشانه می داند. اول) احراز شخصیت است. دوم) تاثیرگذاری و دوام آرمان. اگر شخصیت والا و بی همتای علی علیه السلام را با شخصیت معاویه و عمروعاص (هر چند قابل مقایسه نیست و خود امام از این مقایسه رنج می برد (14) ) مقایسه کنیم، می بینیم آنان جنایات بی شماری برای بقای خود مرتکب شده اند و برای تحکیم قدرت خود شریفترین افراد جامعه را نابود کرده اند، در حالی که امیرمؤمنان به خاطر سلطنت کونین به تحقیر زندگی یک مورچه هم رضا نمی داد، خودش می فرماید:

«والله لوا عطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة، ما فعلت »

«به خدا قسم در برابر دریافت هفت اقلیم و آنچه زیر آسمان های آن ها است حاضر نیستم به اندازه گرفتن پوست دانه جوی از دهان مورچه معصیت خدا کنم.»

همه می دانیم با این که علی علیه السلام در اوایل زندگیش، به جهت نبودن سنخیت میان او و دیگران در جانب اقلیت بوده ولی رفته رفته تمامی جهانیان را مسخر معنویت و حکمت و دادگری خود نموده است تا آنجا که: ماتریالیستی مانند «شبلی شمیل » را مجذوب کرده و درباره امام علیه السلام می گوید:

«امام علی بن ابی طالب، بزرگترین بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب صورتی مانند آن اصل ندارد نه در گذشته و نه در عصر جدید.) (15)

با بررسی صفحات تاریخ بشری خواهیم دید هیچ فردی از رهبران جهان انسانی را نمی توان پیدا کرد که پیروانش به قدری در شکنجه و آزار بوده باشند که حتی نتوانند نام رهبرشان را بر زبان بیاورند و دشمنانش به اندازه ای در سرکوبی و محو نمودن شخصیت او، تلاش کنند که ما فوق آن قابل تصور نبوده باشد، با این حال بدون کوچکترین تبلیغات و بدون اینکه اشخاص پیروز، از او طرفداری کنند، بزرگترین شخصیت انسانی را حایز بوده و نام او را در نخستین سطر کتاب انسانیت ثبت کنند.

علامه زمخشری با بیانی سرشار از حریت و استفهام می گوید:

«ما اقول فی رجل انکر اعدائه فضله حسدا و طمعا وکتم احباؤه فضله خوفا و فاض من بین هذین ما طبق الخافقین »

با این همه، فضیلت او از میان این انکار و کتمان، شرق و غرب جهان را فرا گرفت.

به قول یکی از اندیشمندان معاصر:

«بعد زمان را در ابدیت اثری نیست، ابدیت را در ماورای زمان (در عرصه برتر از زمان، در عرصه ای که گذشته و حال و آینده ندارد، در عرصه ای که خود بر زمان فرمان می راند) حکومت است. ابدیت همیشگی است. جاودانان، رهبران بزرگ بشریت، به ابدیت تعلق دارند از این رو، قرن ها نیز، در طول حیات معنوی آن ها مفهوم متداول خود را از دست می دهند.

علی علیه السلام از زمره ی جاودانان، از رهبران بزرگ بشریت است، سخن از وی، سخن از تاریخ نیست، سخن از روز است. سخن از ابدیت است. سخن از همیشگی خروشان و شکوفان پرفروز است. این زنده جاوید، چهارده قرن - به حساب ما - پس از مرگ جسمانیش همچنان امروز بر دل ها حکومت می کند و هنوز پرتو وجودش نه تنها در حیات ما، بلکه در حیات جهان معاصر «حادثه ای کم نظیر» را پدید می آورد.» (16)

پی نوشت ها:

1. تاریخ طبری، ج 3، قسمت پنجم، ص 152- حوادث سال 35.

2. همان.

3. همان مدرک.

4. نهج البلاغه، خطبه 92.

5. نهج البلاغه، خطبه 126; ابن قتیبه، الامامة والسیاسه، ج 1، ص 153; تحف العقول، ص 131; فروع کافی، ج 4، ص 31; مفید، المجالس، ص 95; امالی طوسی، ج 1، ص 197.

6. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 8، ص 111.

7. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 7، صص 35-43.

8. نهج البلاغه، خطبه 87.

9. نهج البلاغه، خطبه 87.

10. نهج البلاغه، نامه 45.

11. نهج البلاغه، خطبه 197.

12. مقدمه ابن خلدون، طبع بغداد ص 208.

13. کتاب علی و دو فرزندش، طه حسین، ترجمه احمد آرام.

14. اشاره به جمله شکواییه امیرمؤمنان دارد که: الدهرانزلنی ثم انزلنی حتی یقال معاویه و (علی).

15. فصلنامه مکتب تشیع، شماره 4، ص 86.

16. دیباچه ای بر رهبری، صص 330-329.